

فصلنامه بین المللی قانون یار

License Number: 78864 Article Cod: 2020S4D14SH12M ISSN-P: 2538-3701

بررسی اصل عدم با اصل استصحاب

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۲/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۰۵/۱۲)

سعیده سلیمانی

چکیده

تبیین رابطه میان اصل عدم و استصحاب، هدف این تحقیق می باشد. تحقیق حاضر در پاسخ به این سوال است که میان اصل عدم و اصل استصحاب چه رابطه ای وجود دارد؟ و با روش جمع آوری کتابخانه ای و با روش توصیفی و تحلیلی به این نتایج دست یافته است: اصل عدم به اعتبار عقل و سیره عقلا حجیت پیدا کرده است ولی استصحاب بوسیله روایات قوی و معتبر حجیت دارد و حالت سابقه در آن نقش اساسی دارد در حالی که در اصل عدم، حالت سابقه موضوعیت و معتبر نیست. اگر چه نتیجه و حکم اصل عدم و استصحاب عدمی یکی است و در هر دو، حکم به عدم شیء معین مشکوک الوجود می شود؛ ولی از چند جهت با هم با هم فرق دارند مثل شرایط و مقدم بودن اصل استصحاب بر دیگر اصول است. اصل استصحاب بر دیگر اصول ورود دارد و از اصول قوی محسوب می شود ولی از زمره امارات محسوب نمی شود.

۲۳۳



مقدمه

یکی از بحث‌های مهم در اصول فقه، اصل عدم و استصحاب است. اصل عدم یا اصالة العدم از اصطلاحات اصولی است و کاربرد آن جایی است که وجود چیزی یا اتصاف آن به صفتی، مشکوک باشد که با اصل عدم وجود یا اصل عدم اتصاف آن چیز بدان صفت، حکم به بقای عدم پیشین می‌شود، مگر آن که وجود آن چیز یا اتصاف آن به آن صفت، به دلیل معتبر ثابت شود. از این اصل در اصول فقه، مباحث الفاظ و نیز مبحث حجّت سخن رفته است. اصل عدم دارای انواعی است که بعضی آن‌ها از اصول عملی و بعضی دیگر، از اصول لفظی به شمار می‌روند. (شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۵۲۲). به عبارت دیگر حکم به عدم شیء مسبوق به عدم اصل عدم، حکم به عدم چیزی است که قبلاً نبوده، بعد از شک در اینکه آیا علتی آن را پدید آورده یا نه، زیرا همه چیزها (مادیات) سابقه عدم زمانی دارند؛ یعنی از نیستی و عدم پا به عرصه هستی و وجود گذاشته‌اند؛ بنابراین، برای پیدایش هر چیز باید علتی وجود داشته باشد، ولی نیستی و عدم، به علت احتیاج ندارد. برای تمسک به این قاعده که اسم آن را اصل عدم یا قاعده عدم گذاشته‌اند، نیازی به اینکه در ذهن، یقین سابق و شک لاحق خطور کند، وجود ندارد؛ بنابراین، اصل عدم و استصحاب عدم باهم فرق دارند و استصحاب در قلمرو قاعده عدم داخل نمی‌شود، گرچه برخی آن دو را یکی دانسته‌اند. (حیدری، بی تا، ص ۲۶۸). برخی از اصولیون، اصل عدم را اماره محسوب نموده و دلیل آن را عقل و سیره عقلا دانسته‌اند. (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸). اصلی که با اصل عدم در ظاهر یکی است و در برخی موارد به جای همدیگر به کار می‌روند، اصل استصحاب است. استصحاب از بعد مضمونی و دلیلی به عصر حضور برمی‌گردد؛ لیکن عنوان استصحاب از مصطلحات فقهای اصولی در عصر غیبت است. نخستین بیان صریح در این مورد بنا بر آثار به دست آمده از فقیهان اصولی سخن شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ ق) در رساله اصولی متعلق به ایشان است. (کراچکی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۰). عالمان و فقهای مذاهب اسلامی استصحاب را به عنوان منبع و پایه شناخت پذیرفته و هیچ‌گونه اختلافی در آن ندارند و تنها اختلافی که بین دانشمندان امامی و

دانشیان مذاهب اهل سنت وجود دارد در این است که امامیه آنها را در ردیف منابع اجتهاد یادآور نشده‌اند، ولی علمای مذاهب اهل سنت آنها را در ردیف منابع اجتهاد ذکر نموده‌اند (شاهرودی، بی تا، ص ۴۲۳) و در این که استصحاب، اصل است یا اماره میان اصولیان اختلاف نظر وجود دارد. ظاهر کلمات اکثر اصولیان پیش از شیخ انصاری که استصحاب را حکم عقلی می‌دانستند قول دوم است (شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ج ۳، صص ۱۳-۱۵)؛ لیکن شیخ انصاری و اصولیان پس از وی، قول نخست را ترجیح دادند؛ زیرا از نظر آنان، عمده‌ترین دلیل اعتبار استصحاب، روایات است و از آن‌ها چنین استفاده می‌شود که استصحاب حکم ظاهری است که در ظرف شک نسبت به حکم واقعی جعل شده است. (شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۴۱۶). البته استصحاب در جایی است که مکلف نسبت به حکم شرعی، یا موضوع حکم شرعی، یقین داشته باشد، سپس نسبت به بقای امر یقینی پیشین، شک کند استصحاب جاری می‌شود، مانند آن که فردی پیش از این به طهارت داشتن خود یا کرب بودن آبی یقین داشته و اکنون برای وی در بقای طهارت یا کربیت آب شک عارض شده است، طهارت داشتن یا کرب بودن آب را استصحاب می‌کند و در نتیجه آثار طهارت همچون جواز مس آیات قرآن و دخول در نماز، و آثار کربیت آب مانند عدم انفعال آن به ملاقات نجس بر آن مترتب می‌گردد. (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۷۵).

بخش اول: مفهوم شناسی

بند اول: مفهوم اصل

اصل در لغت به معنی پایه و بن هر چیزی، آنچه که در برابر فرع یا شاخه است، ریشه، اساس و غیره به کار رفته است. (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۱۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰۹؛ جوهری، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۶۲۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۱۸؛ راغب اصفهانی، ص ۷۸؛ مهیار، ۱۳۹۰، ص ۸۵). اصل در خیلی از علوم به کار می‌رود ولی چون مبنای این تحقیق اصولی است لذا با توجه به کتب اصطلاحی اصولی مورد بررسی قرار می‌گیرد:



اصل از اصطلاحات اصولی است و به قاعده و قانونی اطلاق می‌شود که مکلف هنگام شک و جهل به واقع و در اختیار نداشتن دلیل علمی (اماره) به آن رجوع می‌کند. (شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۵۱۱). برخی آورده اند: اصل در اصطلاح، حکمی است که برای شخص مردد و شاک، قانون گذار شده، و در آن هیچ گونه نظر به واقع، وجود ندارد، و صرفاً یک حکم ظاهری است؛ به خاطر این که آن شخص، در شک و بلا تکلیفی باقی نماند. (فیض، ۱۳۹۱، ص ۱۶۸). پس می‌توان گفت: اصل در این جا یعنی هنگام شک و تردید، بر طبق قانونی که وضع شده است عمل شود.

بند دوم: مفهوم عدم و اصل عدم

عدم در کتب لغتی با معانی گوناگونی تعبیر شده است: عدم سه حرف آن اصل است و دلالت بر نبودن شی می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۴۸). برخی می‌گویند: عدم به معنی فقدان و نبودن است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۶؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۳۸؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۷، ص ۴۶۸) و به معنی نفی هم می‌آید. (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۹۸۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۳۹۲). برخی هم گفته اند: عدم نقیض وجود است و معدوم آن چیزی است که کائن نیست و نه ثابت. (حمیری، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۴۴۲۱). برخی دیگر فرموده اند: عدم یعنی نیستی بر ضد هستی، از دست رفتن. (مهیار، ۱۳۹۰، ص ۶۰۲). پس می‌توان گفت: عدم در لغت یعنی نبودن و نفی بودن است و اصل عدم در اصطلاح با تعابیری آمده است:

برخی گفته اند: اصل، عدم هر چیزی است تا وقتی که وجود آن ثابت شود. بر اساس این اصل هر گاه در وجود فعلی امری تردید کنیم، حکم به عدم آن می‌کنیم. به همین خاطر هر گاه کسی ادعایی بکند و طرف دیگر انکار کند، قول منکر مقدم است و پذیرفته مگر اینکه مدعی ادعای خود را ثابت کند. (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۲۲). برخی دیگر گفته اند: همه چیز از عدم و نیستی به وجود آمده، و «هست» گردیده است. پس اصل، عدم هر چیز است تا وجودش ثابت گردد. بنابراین با اصل عدم حکم می‌کنیم. به نبودن هر امری که وجود فعلی آن

مورد تردید باشد. بر این اساس هرگاه اختلافی بین دو نفر وجود داشته باشد که یکی مدعی امری و دیگری منکر آن شود، کافی است که منکر بگوید: چنین نیست و من تکذیب می‌کنم. مثلاً اگر کسی ادعا کند که فلانی از منزلش سرقت کرده، اما آن دیگری منکر سرقت شود، مدعی باید ادعای خود را با دلیل اثبات کند. و اگر دلیل اقامه نشد دادرس به اعتبار «اصل عدم» آن ادعا را رد می‌کند. (ولایی، ۱۳۸۷، ص ۹۶). برخی دیگر از اصولی‌ها، سه تعریف از اصل عدم به عمل آورده است:

۱- «استصحاب الحاله السابقه علی تکلیف الانسان لتثبیت براءه ذمته منه». در این تعریف اصل عدم را استصحاب حالت یقین تعبیر کرده است.

۲- «کل قاعده عدمیه، ای ینفی من خلالها الحكم الوضعی أو التکلیفی، من قبیل أصالة عدم تنجس الماء، و عدم تقدّم تنجیسه علی استعماله، و عدم تخصیص الدلیل، و عدم التذکیه». هر قاعده عدمی را اصل عدمی گفته اند مثل عدم نجس شدن آب، عدم تخصیص دلیل و عدم تذکیه.

۳- «کل القواعد النافیه للتکلیف بما یعمّ الإباحه و البراءه». (بدری، ۱۴۲۸، ص ۶۶). هر قاعده نافی که برای تکلیف است و اباحه و براءت را عمومیت می‌دهد.

با توجه به موارد فوق می‌توان گفت: اصل عدم یعنی این که در جایی که دلیلی بر وجود چیزی نداشته باشیم حکم به نبود آن می‌دهیم مثل این که ما شک می‌کنیم به مدرسه بدهکاری؛ که در این جا ما حکم به عدم بدهکاری می‌دهیم.

بند سوم: مفهوم استصحاب

استصحاب در لغت از ریشه صحب و صحبت می‌باشد و خود استصحاب بر وزن استفعال است. (استصحاب، یستصحب، استصحاب). یعنی مصدر باب استفعال است. برخی گفته اند: صحبت به معنی رفاقت و ملازمت است. صاحب یعنی رفیق ملازم. (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۰۹). برخی دیگر فرموده اند: ملازم، و طلب همشینی، و قرار دادن در همشینی می‌باشد.



(عبد الرحمان، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۹). برخی دیگر در مورد استصحاب فرموده اند: با او همنشین شد، از او خواست که با وی دوست و همنشین شود، در دوستی با او پایدار شد، آن چیز را همراه خود گرفت، از او خواست تا آن چیز را همراه خود بگیرد. (مهیار، ۱۳۹۱، ص ۵۹).

برخی گفته اند: استصحاب یعنی تمسک به آن چه که ثابت است. و به معنی باقی ماندن به آن چه که بوده نیز آمده است. (ابو جیب، ۱۴۰۸، ص ۲۰۷).

برخی هم آورده اند: استصحاب از اصول عملی و برای آن تعریف‌هایی ذکر شده است که بعضی همه آن‌ها را به یک تعریف برگردانده اند: حکم به بقای حکم شرعی یا موضوع حکم، که بقای آن مشکوک است. (شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ج ۳، صص ۹-۱۲؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۳۸۴).

برخی در مورد استصحاب فرموده اند: استصحاب قاعده اصولی است که در جایی می آید که یقین سابق و شک لاحق باشد. در این صورت قاعده حکم می کند به بقای سابق تا دلیل مخالفی بیاید. مثل حکم به طهارت لباسی که قبلاً یقین داشته ایم که پاک است. (بدری، ۱۴۲۸، ص ۵۴).

چنان چه برخی فرموده اند: که میان اصول دانان در تعریف استصحاب اختلاف وجود دارد:

- «هو ابقاء ما کان».

- «هو اثبات الحکم فی الزمان الثانی تعویلاً علی ثبوتہ فی الزمان الأول».

- «اثبات حکم فی زمان لوجوده فی زمان سابق علیه».

- «ثبوتہ فی وقت أو حال و الحکم علی بقاءه بعد ذلك الوقت» الی غیر ذلك من التعاريف.

(عراقی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۳).

ولی خیلی از اصول دانان فرموده اند: استصحاب در اصطلاح یعنی باقی گذاشتن چیزی است بر همان وضعیتی که بوده است. (سبحانی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۵۰؛ همو، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۸؛ نجم آبادی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۳؛ اراکی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۶۹).

با توجه به نظرات فوق می توان گفت: استصحاب یعنی بنا را بر آن چه که قبلا یقین داشته و به شکوک اعتنا نکردن می باشد.

بند چهارم: مفهوم استصحاب عدمی

استصحاب عدمی در مقابل استصحاب وجودی است. و آن این است که عدم چیزی در سابق مسلم بوده و هم اکنون وجود او مورد تردید قرار گرفته است. (ولایی، ۱۳۸۷، ص ۶۶؛ قلی زاده، ۱۳۷۹، ص ۲۸). حکم به استمرار عدم سابق استصحاب عدمی، مقابل استصحاب وجودی و به معنای حکم به عدم وجود مستصحبی است که عدم آن در گذشته یقینی بوده ولی اکنون در وجود آن تردید شده است. مستصحب گاهی از امور وجودی است، مثل: عدالت زید، و طهارت مایعی معین، و گاهی از امور عدمی است که دو صورت دارد:

۱. گاهی این امر عدمی، عدم اصلی و ازلی است که از آن به عنوان گوناگون یاد می شود، از جمله: استصحاب عدم ازلی، استصحاب برائت اصلی، استصحاب حال شرع، استصحاب حال صغر یا استصحاب حال جنون.

به این معنا که از ازل و قبل از خلقت عالم و آدم چنین تکلیفی نبوده، پس از خلقت و قبل از شریعت اسلام نیز این حکم موجود نبوده، همچنین پس از شریعت نیز تا دوران قبل از بلوغ چنین حکمی وجود نداشته است، حال پس از بلوغ، مکلف شک می کند که چنین تکلیفی شرعا برعهده او قرار گرفته یا نه؛ در اینجا استصحاب عدم جاری می شود.

۲. گاهی این امر عدمی، از عدم های مضاف و غیر اصلی است، مثل: عدم کر بودن آب، عدم خمر بودن مایعی خاص، عدم رطوبت، عدم موت. (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۳).



برخی دیگر فرموده اند: استصحاب عدمی بر این اصل، متکی است که هستی هر چیزی محتاج دلیل است و در صورت تردید باید عدم سابق را باقی دانست؛ به عبارت دیگر هر چیز حادثی مسبوق به عدم است. بنابراین در مقام تردید، براساس استصحاب عدمی، باید ادامه حالت سابق یعنی عدم، استصحاب شود. (محقق داماد، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۳۳).

برخی هم گفته اند: استصحاب عدمی: استصحاب امر عدمی، مقابل استصحاب امر وجودی. استصحاب عدمی مانند شک در کربودن آبی که قبلاً کربوده و الآن شک می‌کنیم کربوده است یا خیر که در این مورد عدم کربودن را استصحاب می‌کنیم. (شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۴۲۲). استصحاب عدمی یعنی در گذشته یقین به نبود چیزی حکم داده ایم الان شک داریم که در وجود آن شک داریم. این استصحاب را می‌توان با اصل عدم شبیه دانست. فقط در این جا حالت سابقه را نگاه می‌کنیم ولی در اصل عدمی به حالت سابقه ی آن نگاه نمی‌کنیم.

بخش دوم: حجیت اصل عدم

در مورد حجیت اصل عدم سه دیدگاه وجود دارد: (فقیه، ۱۴۱۸، ص ۲۲۵).

۱- شکی در حجیت آن نیست.

۲- در عدم حجیت آن شکی نیست.

۳- محل اختلاف است.

حجیت اصل عدم را می‌توان در قرار گرفتن در اصول عقلایی دانست. برخی گفته اند: شکی در حجیت اصل عدم نیست چون از اصول عقلایی است و مانند اصالت عدم تخصیص، اصالت عدم مقید و اصالت عدم قرینه و... دانست. (همان) و دلیلی دیگر که بر حجیت اصل عدم است، سیره عقلا و امضای شارع است (همان)؛ چون این اصل دلالت بر حجیت ظواهر می‌کند و سیره عقلا بر آن مستقر شده است و شارع هم ردعی نکرده است.

بخش سوم: استصحاب

در این که استصحاب اصل است یا اماره میان اصول دانان همیشه اختلاف بوده است ولی اصول دانان معاصر در اصل بودن آن اتفاق نظر دارند. برخی مانند شیخ انصاری معتقدند که اگر مبنای استصحاب اخبار و روایات باشد، استصحاب اصل است. ولی اگر مبنای استصحاب حکم عقل باشد، جزو امارات است. (شیروانی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۴۹۳). ولی مظفر معتقد است که استصحاب اصل است؛ خواه مبنای آن روایات باشد یا عقل. (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۴۹). مرحوم امام خمینی فرموده است: «إِنَّ الاستصحاب إمَّا أَنْ يَكُونَ أَصْلًا عَمَلِيًّا كَأَصَالَةِ الْحَلِّ وَ الطَّهَارَةِ، وَ يَكُونُ وَظِيفَةً عَمَلِيَّةً فِي مَقَامِ الشَّكِّ». (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۱). همانا استصحاب می باشد اصل عملی مانند اصل حلیت و طهارت و می باشد وظیفه عملی هنگام شک. در این راستا سبحانی می فرماید: اصولی های جدید، استصحاب را اصلی مانند بقیه ی اصول عملیه می دانند هر چند اعتبار و ارزش آن، بالاتر و و مقدم بر سایر اصول عملیه است. اما اصولی های قدیم، استصحاب را اماره ای ظن آور می دانند یعنی گویی یقین سابق به وجود چیزی، اماره ای ظن آور به بقای آن در زمان شک است.

بند اول: حجیت استصحاب

در حجیت استصحاب اقوال زیادی میان اصول دانان وجود دارد؛ شیخ انصاری یازده قول در حجیت استصحاب ذکر کرده است: (شیخ انصاری، بی تا، ص ۳۲۸).

۱- مطلقاً حجّت است. ۲- مطلقاً حجّت نیست. ۳- تفصیل بین استصحاب عدمی و وجودی و اعتبار استصحاب عدمی. ۴- تفصیل بین امور خارجی و حکم شرعی؛ در امور خارجی مطلقاً حجّت نیست ولی در احکام شرعی مطلقاً حجّت است. ۵- در حکم شرعی کلی حجّت نیست مگر در عدم نسخ، و در غیر حکم شرعی کلی حجّت است. ۶- در حکم جزئی معتبر و حجّت است، ولی در غیر حکم جزئی حجّت نیست. ۷- در احکام وضعی و احکام تکلیفی که تابع آنها هستند حجّت است، ولی در سایر احکام شرعی حجّت نیست. ۸- در آنچه با اجماع ثابت شده است، حجّت نیست. ۹- تنها در صورتی حجّت است که از دلیل مستصحب یا از خارج



استمرار مستصحب ثابت شود و شك در غایتی که رافع است باشد. ۱۰- همان تفصیل قبل ولی شك در وجود غایت باشد. ۱۱- همان تفصیل قبل ولی شك در مصداق غایت از جهت اشتباه مصداق باشد که در این صورت حجّت است.

سبحانی مطلقاً حجیت استصحاب را می پذیرد. (سبحانی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۲۸).

منظور از مطلقاً در این جا این است که استصحاب در تمام زمینه ها مشروع باشد چه استصحاب عدمی باشد و چه وجودی باشد، حکم تکلیفی باشد یا حکم وضعی.

بند دوم: ادله حجیت

برای حجیت استصحاب روایات زیادی نقل شده است که به برخی اشاره می شود:

۱- «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: ... وَإِذَا لَمْ يَدْرِ فِي ثَلَاثٍ هُوَ أَوْ فِي أَرْبَعٍ وَقَدْ أَحْرَزَ الثَّلَاثَ قَامَ فَأَصَافَ إِلَيْهَا أُخْرَى وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَلَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ وَ...». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۵۱).

هر گاه کسی نداند که در رکعت سوم است یا در رکعت چهارم می باشد اما یقین داشته باشد که سه رکعت را خوانده است باید بایستد و یک رکعت دیگر بخواند و تکلیف دیگری بر عهده ی او نیست و یقین با شك، نقض نمی شود.

مجلسی در مورد این روایت می فرماید: الحدیث: حسن كالصحيح. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۱۹۴).

با عبارت «لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» می خواهد بیان شود که یقینی که شخص داشته باشد با شکی که برای او حادث می شود نقض نمی شود.

۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا اسْتَيْقَنَ أَنَّكَ قَدْ تَوَضَّأْتَ فَإِنَّكَ أَنْ تُحَدِّثَ وَضُوءاً أَبَداً حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّكَ قَدْ أَحَدَّثْتَ». (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۰۲).



هرگاه یقین به وضو داشتی تا زمانی که یقین به حدث پیدا نکرده ای لازم نیست دوباره وضو بگیری. علامه مجلسی در مورد این روایت می فرماید: الحدیث: حسن أو موثق. (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۳۸۷). در این حدیث به دو قید اشاره می شود یقین به وضو که مربوط به زمان قبل است و حدث که یقینی به آن نیست. که طبق نظر اصولیون این دو مورد از ارکان استصحاب محسوب می شوند.

۳- «عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: ... فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ قَدْ تَنَامُ الْعَيْنُ وَ لَا يَنَامُ الْقَلْبُ وَ الْأَذُنُ... فَإِنَّهُ عَلَيَّ يَقِيْنٍ مِنْ وُضُوئِهِ - وَ لَا تَنْقُضُ الْيَقِيْنَ أَبَدًا بِالشَّكِّ - وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيقِيْنٍ آخِرٍ». (حرر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۴۵). زراره از امام باقر علیه السلام سؤال می کند درباره شخصی که وضو داشته و می خوابد، ولی نمی داند خواب به حدی بوده که موجب بطلان وضو شود یا نه؟ امام می فرماید: وضوی او باطل نشده است. زیرا این شخص یقین به وضو داشته و این یقین با شک از بین نمی رود.

این روایت صراحتاً می گوید که به یقین سابق عمل شود و شکی نمی تواند آن را از بین ببرد.

۲۴۳

۴- «و رُوِيَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ ع إِذَا شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلِيٍّ الْيَقِيْنَ قَالَ قُلْتُ هَذَا أَصْلُ قَالَ نَعَمْ». (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۵۱).

امام کاظم علیه السلام می فرماید هرگاه شک کردی بنا را بر یقین قبلی بگذار. عمار سؤال می کند: آیا این یک اصل است؟ حضرت می فرماید: بلی.

سبحانی این روایت را موثقه می داند. (سبحانی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۲۴). این روایت که اصل و اساس استصحاب را ثابت می کند. این روایت ها به ظورت مطلق بیان شده اند لذا هر جا که شخص یقین داشته باشد و بعد از آن شکی نسبت به آن مورد داشته باشد در این صورت شک نمی تواند، یقین را نقض کند. تا این جا که ما اصل عدم و اصل استصحاب را مورد بررسی



قرار داده ایم هیچ وجه اشتراکی میان این دو اصل نیست ولی شاید با استصحاب عدمی تشابهاتی داشته باشد. که در ذیل مورد بررسی قرار می دهیم:

بخش چهارم: رابطه اصل عدم و استصحاب عدمی

اصل عدم با استصحاب عدمی در نتیجه یکسان است، ولی دلیل حجیت اصل عدم، عقلی است و دلیل اعتبار استصحاب، شرعی است. (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۲۲). گرچه نتیجه اصل عدم یا استصحاب عدمی یکسان است، زیرا در هر دو حکم به عدم شیء معینی می شود. منتهی دلیل حجیت «اصل عدم» عقل است. زیرا عقل می گوید: برای اثبات وجود هر امری باید دلیل اقامه کرد. و اگر دلیلی اقامه نشود عقل حکم به عدم آن امر می کند. در حالی که دلیل استصحاب فقط شرعی است. (ولایی، ۱۳۸۷، ص ۹۶). تفاوت استصحاب عدمی با اصل عدم، به اعتقاد کسانی که هر دو را قبول دارند، این است که در استصحاب عدمی، حالت سابق لحاظ می شود، ولی در اجرای اصل عدم، به حالت سابق توجه نمی شود. (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۳). پس متوجه شدیم که میان اصل عدمی و استصحاب عدمی از لحاظ نتیجه یعنی حکم، تشابه وجود دارد. ولی با این وجود، میان این دو اصل اختلافاتی دیده نمی شود:

بند اول: در شرایط

مهمترین تفاوتی که میان اصل عدم و اصل استصحاب است این است که جریان استصحاب مشروط به اموری است ولی برای اصل عدم شرطی را تعیین نکرده اند:

مهمترین شرایط استصحاب عبارتند از: (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۳۴۹؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۲۷۵؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۶، ص ۴۶؛ شیروانی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۷).

۱. یقین به حالت سابق. یعنی به چیزی قبلا یقین داشته باشی. یقین سابق.

۲. شک در بقای حالت سابق. یعنی الان شک پیش آمده است شک لاحق.



بند دوم: در تقدّم استصحاب

در کلمات اصولیان از استصحاب به «اصل محرز» تعبیر شده است؛ چه آن که در استصحاب نوعی احراز واقع وجود دارد و از این جهت، کارکردی همچون کارکرد امارات دارد، به این جهت بدان «اصل تنزیلی» نیز گفته شده است. در حالی که دیگر اصول عملی چنین ویژگی و کارکردی ندارند. روی این جهت، استصحاب مقدّم بر سایر اصول است؛ چون استصحاب، موضوع دیگر اصول را برمی دارد. (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۵؛ شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۴۱۹). استصحاب مقدم بر دیگر اصول است لذا اگر تعارضی میان اصل عدم و اصل استصحاب پیش آید، اصل استصحاب مقدم می شود.

نتیجه گیری

ما در این مقاله به این نتایج دست یافته ایم:

- ۱- حجیت اصل عدم بواسطه عقل و سیره عقلا است و در اصل عدم نگاهی به حالت سابقه ی آن نمی کنیم.
- ۲- حجیت استصحاب بواسطه روایات معتبره است. در استصحاب حالت سابقه مهم است و بدون حالت سابقه جایی برای استصحاب وجود ندارد. استصحاب یکی از اصول محسوب می شود و در زمره ی امارات محسوب نمی شود ولی نسبت به دیگر اصول ورود و اولویت دارد.
- ۳- هر چند نتیجه اصل عدم و استصحاب عدمی یکی است و در هر دو، حکم به عدم شیء معین مشکوک الوجود می شود، اما دلیل حجیت اصل عدم، عقل است، چون عقل می گوید برای اثبات وجود هر امری باید دلیل اقامه کرد در حالی که دلیل حجیت استصحاب فقط شرع است.



منابع و ماخذ

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایه الأصول، قم، طبع آل البيت، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۲. ابن فارس بن زکریا، احمد، معجم مقائیس اللغه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۰۴ هـ ق
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بیروت، سوم، ۱۴۱۴ هـ ق
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، دار العلم للملایین، بیروت، اول، ۱۴۱۰ هـ
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، اول، ۱۴۰۹ هـ ق
۶. حسینی شیرازی، صادق، بیان الأصول، قم، چاپ: دوم، ۱۴۲۷ ق.
۷. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام، ۱۲ جلد، دار الفكر المعاصر، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۲۰ هـ ق
۸. حیدری، علی نقی، اصول الاستنباط، بی نا، بی تا.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، در یک جلد، دار العلم - الدار الشامیه، لبنان - سوریه، اول، ۱۴۱۲ هـ ق
۱۰. زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۲۰ جلد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۴ هـ ق
۱۱. سبحانی تبریزی، جعفر، أصول الفقه المقارن فیما لا نصّ فیہ - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۳



۱۲. سعدی ابو جیب، القاموس الفقہی لغۂ و اصطلاحا، در یک جلد، دار الفکر، دمشق - سوریه، دوم، ۱۴۰۸ هـ ق
۱۳. شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقہ مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، مؤسسه دائرۃ المعارف فقہ اسلامی، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ هـ ق
۱۴. شاهرودی، محمد ابراهیم جناتی، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، در یک جلد، بی نا، بی تا.
۱۵. شیخ طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۷ هـ ق
۱۶. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۳ هـ ق
۱۷. شهرکانی، ابراهیم اسماعیل، المفید فی شرح أصول الفقه، قم، چاپ: اول، ۱۴۳۰ ق.
۱۸. صالحی مازندارنی، اسماعیل، مفتاح الأصول - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۴ ق.
۱۹. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغه، عالم الكتاب، بیروت، اول، ۱۴۱۴ هـ ق
۲۰. طباطبایی قمی، تقی، آراؤنا فی أصول الفقه - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۱ ش.
۲۱. عبد الرحمان، محمود، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقہیة، بی نا، بی تا.
۲۲. عراقی، ضیاء الدین، منهاج الأصول، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.

